

تهدید، تاریخ و توهم قدرت

«تحلیلی انتقادی بر گفتمان «بازگرداندن به عصر حجر»

در سخنرانی اخیر، دونالد ترامپ مدعی شد که در صورت عدم تسلیم ایران، این کشور به «عصر حجر» بازگردانده خواهد شد. این گزاره، در ظاهر یک تهدید سیاسی است، اما در سطحی عمیق‌تر، بازتاب نوعی گفتمان قدرت است که جهان را نه در چارچوب پیچیدگی‌های تاریخی و اجتماعی، بلکه در قالب رابطه‌ای ساده‌سازی‌شده از «تحمیل» و «تسلیم» تعریف می‌کند.

از منظر تحلیل سیاسی و تاریخی، چنین ادبیاتی نشان‌دهنده‌ی نوعی تقلیل‌گرایی خطرناک است: تقلیل یک ملت به یک وضعیت تکنولوژیک، و نادیده گرفتن این واقعیت که هویت‌های تاریخی، فرهنگی و تمدنی، مستقل از زیرساخت‌های مادی، دارای تداوم و پایداری‌اند.

ایران، به‌عنوان یک واحد سیاسی-تمدنی، صرفاً محصول ساختارهای معاصر نیست؛ بلکه حاصل یک پیوستار تاریخی چند هزار ساله است که در آن، بقا و بازسازی، به‌عنوان الگوهای تکرار شونده، بارها خود را نشان داده‌اند. از این منظر، حتی در فرض بازگشت به شرایطی ابتدایی‌تر، آنچه با آن مواجه خواهیم بود، نه فروپاشی هویت، بلکه مواجهه با لایه‌های عمیق‌تر یک تاریخ ریشه‌دار است؛ تاریخی که در مقاطع مختلف، خود را بازتعریف و بازسازی کرده است.

در این چارچوب، می‌توان استدلال کرد که «بازگشت» -به‌معنای از دست دادن کامل- برای جوامعی با چنین عمق تاریخی، مفهومی نسبی است. حتی در شرایط افول مادی، امکان تداوم معنایی، فرهنگی و هویتی باقی می‌ماند. به بیان دیگر، اگر ایران به گذشته‌ای دورتر سوق داده شود، آنچه در برابر ما قرار می‌گیرد، نه خلأ، بلکه ایرانی است که در ساحت تاریخی خود، بزرگ‌تر، مقاوم‌تر، مقتدرتر و از حیث معنا، غنی‌تر از بسیاری از ساختارهای مدرن ظاهر می‌شود.

اما در برابر این تحلیل، پرسشی بنیادین مطرح می‌شود: اگر منطق تهدید، بازگرداندن یک ملت به «عصر حجر» است، آنگاه این بازگشت برای خود تهدیدکننده چه معنایی دارد؟

به‌عبارت دیگر، در افقی که تاریخ، فرهنگ و هویت به متغیرهایی قابل حذف تقلیل داده می‌شوند، چه چیزی از انسان و سیاست باقی می‌ماند؟

از منظر نظریه‌های قدرت، چنین گفتمانی را می‌توان در چارچوب «سیاست مبتنی بر نمایش قدرت» تحلیل کرد؛ جایی که تهدید، جایگزین فهم، و عراق، جایگزین تحلیل می‌شود. این نوع سیاست‌ورزی، به‌جای مدیریت پیچیدگی‌ها، آن‌ها را نادیده می‌گیرد و با ساده‌سازی افراطی، خود را در معرض خطاهای محاسباتی جدی قرار می‌دهد.

تجربه‌های تاریخی نشان داده‌اند که جنگ‌ها و بحران‌های بزرگ، اغلب نه از یک تصمیم عقلانی، بلکه از انباشت چنین خطاهایی شکل می‌گیرند: تهدیدهایی که جدی گرفته نمی‌شوند، واکنش‌هایی که از کنترل خارج می‌شوند، و تصمیم‌هایی که بیش از آن‌که بر تحلیل استوار باشند، بر نمایش قدرت تکیه دارند.

در این معنا، خطر اصلی نه در خود تهدید، بلکه در منطق پنهان در پس آن است: منطقی که تصور می‌کند می‌توان با فشار، یک ملت را از تاریخ خود جدا کرد و آن را به تسلیم واداشت.

با این حال، تاریخ خلاف این را نشان داده است. قدرتی که بر پایه تهدید بنا شود، ممکن است تخریب کند، اما قادر به بازسازی معنا نیست. هویت‌های ریشه‌دار، برخلاف ساختارهای مادی، در برابر فشارهای بیرونی از میان نمی‌روند، بلکه در بسیاری موارد، در واکنش به همین فشارها، بازتعریف و تقویت می‌شوند.

در نتیجه، گزاره‌ی «بازگرداندن به عصر حجر»، بیش از آن‌که توصیفی از یک امکان واقعی باشد، بیانگر محدودیت در فهم ماهیت قدرت و تاریخ است. این گزاره، نه ضعف تهدیدشونده، بلکه فقر تحلیلی تهدیدکننده را آشکار می‌کند.

در نهایت، مسئله‌ی اساسی این است:

قدرتی که خود را قادر به بازگرداندن دیگران به گذشته می‌داند، تا چه حد از درک آینده برخوردار است؟

پاسخ به این پرسش، نه در میدان جنگ، بلکه در میدان اندیشه و تاریخ روشن خواهد شد.

مهدی روسفید- برلن

04.04.2026